

هل السهو والنسيان ممتنع بالنسبة للمعصوم ؟ آیا سهو و نسیان در مورد معصوم، ممنوع است؟

والكلام هنا سواء مع من يعتقدون باستحالة السهو والنسيان على المعصوم في كل أحواله، أم الذين يمنعون السهو في العبادة أو ينفون ما رواه السنة والشريعة من سهو النبي في الصلاة أو ما رواه الشيعة في سهو الأئمة، وسأضع ما وجدت من إشكالات واستحسانات لنفي السهو والنسيان عن خليفة الله - حيث لا يوجد لديهم دليل -، وسنعرض هذه الأقوال أو الإشكالات على الميزان العلمي لنرى إن كان لها وزناً علمياً، أم هي مجرد إشكالات مبنية على مغالطات أو مجرد استحسانات، هذا مع أنهم يحتاجون للدليل القطعي لإثبات عقيدتهم في نفي السهو عن المعصوم، سواء مطلقاً أم في العبادة بالخصوص، وهذا مفقود فهم ليس لديهم دليل عقلي تام أو روايات قطعية الصدور والمعنى ولا آية قرآنية قطعية المعنى، بل الموجود عكس ما يعتقدون، فعلاً المعصوم بشر. ولا يخرج عن حدود البشرية إلا بدليل قطعي، والروايات كثيرة وصحيحة في سهو المعصوم، والآيات كذلك بيّنت سهو المعصوم. وسنناقش المطروح قرآنياً وروائياً وعقلياً.

مخاطب سخن در این جا، هم افرادی هستند که به محال بودن سهو و نسیان معصوم در همه‌ی حالات معتقدند و هم افرادی که منکر سهو معصوم در عبادت هستند و روایات اهل سنت و شیعیان را در مورد سهو پیامبر یا روایات شیعه در مورد سهو امامان را نفی می‌کنند. من اشکالاتی را که در مورد مُنتفی کردن سهو و نسیان از خلیفه‌ی خداوند یافتیم، بیان می‌کنم؛ چرا که برای این اعتقاد دلیلی ندارند و در مقابل فقط به طرح اشکالات تکیه می‌کنند. به خواست خدا این سخنان و اشکالات را بر میزان علمی عرضه می‌کنیم؛ تا ببینیم آیا ارزش علمی دارد یا فقط اشکالاتی هستند که بر پایه‌ی مغالطه بنا نهاده شده‌اند و یا این که صرفاً تبعیت از عقیده‌ی عموم است. علاوه بر این، آنان برای اثبات عقیده‌ی خود در مورد نفي سهو و نسیان از معصوم (چه مطلق و چه در عبادت به طور خاص) نیازمند دلیل قطعی هستند، که البته چنین دلیلی در دست ندارند. آنان نه دلیل

کامل عقلی دارند و نه روایتی که قطعاً از معصوم صادر شده باشد و قطعاً بر این معنا دلالت کند. و نه آیه‌ای که به‌طور قطع بر این معنا دلالت کند؛ بلکه آن چه وجود دارد، عکس اعتقاد ایشان است. روایات در مورد سهو معصوم نیز بسیار هستند و صحیح می‌باشند. آیات نیز این چنین است که سهو معصوم را بیان می‌کند و مسائل مطرح‌شده‌ی قرآنی و روایی و عقلی را مورد بحث قرار می‌دهیم.

اولاً: الآيات القرآنية اول: آیات قرآن

سنناقش النسيان المنسوب لبعض خلفاء الله في بعض الآيات القرآنية، ونبين أنه نسيان وترك عن غفلة، ونتعرض أيضاً لمحاولة حرف المعنى عن السهو والنسيان ونبين ركاكتها.

فراموشی که به برخی از خلفای خداوند و در برخی از آیات قرآنی نسبت داده شده است را مورد بحث قرار می‌دهیم و بیان می‌کنیم که فراموشی و ترک از روی غفلت است. همچنین کلمه‌ای را که معنای سهو و نسیان را بیان می‌کند، بررسی می‌کنیم و به صریح بودن آن در این معنی می‌پردازیم.

لَا تُؤَاخِذُنِي بِمَا نَسِيتُ: لَا تُؤَاخِذُنِي بِمَا نَسِيتُ

(فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا * فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا * قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا) [الكهف: 61 - 63].

«پس چون به محل برخورد دو [دریا] رسیدند، ماهی خودشان را فراموش کردند و ماهی در دریا راه خود را در پیش گرفت [و رفت] و هنگامی که [از آن جا] گذشتند [موسی] به جوان خود گفت: غذایمان را بیاور که راستی ما از این سفر رنج بسیار دیدیم. گفت: آیا دیدی وقتی به سوی آن صخره پناه جستیم، من ماهی را فراموش کردم؟ و جز شیطان [کسی] آن را از یاد من نبرد، تا [مبادا] به یادش باشم و به طور عجیبی راه خود را در دریا پیش گرفت» ([657]).

والناسیان هنا هما خلیفتان من خلفاء الله في أرضه، أحدهما موسى بن عمران والآخر يوشع بن نون وصيه، ولا يصح قول بعضهم: إن معنى نسيا حوتها أي تركاه عن علم ومعرفة؛ حيث لو كان الأمر كذلك لكان الكلام بعدها والسؤال عن الحوت سفه لا معنى له، أو أنه سيكون نفس سبب السؤال عن الحوت نسيان وسهو لما فعلاه سابقاً عن عمد وهو ترك الحوت عند الصخرة. أيضاً: في الآية الأخرى أكد النسيان يوشع بن نون وأنه نسيان وترك عن غفلة وليس تركاً عن علم؛ حيث إنه بين أن سبب نسيانه الحوت هو الشيطان أي الظلمة أو النقص التي في صفحة وجوده، فهو ليس كمالاً مطلقاً ولهذا فهو ينسى ويترك الحوت عن غفلة وعدم علم بما فعل في وقتها.

در این جا، اشخاص فراموش کننده، دو خلیفه از خلفای خداوند در زمین، یعنی دو معصوم هستند. یکی از آنها موسی (ع) پسر عمران است و دیگری، وصی ایشان، یوشع بن نون می باشد. این که بعضی گفته اند: معنای نسیا حوتهم (ماهی خودشان را فراموش کردند) این است که از روی آگاهی و شناخت، ماهی خود را رها کردند، صحیح نمی باشد. زیرا اگر مسئله به این صورت بود، سخن بعد از آن و پرسش در مورد ماهی، معنایی نداشت. یعنی سفیهانه و بی معنی بود؛ به عبارت دیگر، بر مبنای سخن آنان، علت پرسش از ماهی، همان نسیان و سهو نسبت به کاری بوده که قبلاً از روی عمد انجام داده بودند؛ یعنی همان رها نمودن ماهی در کنار صخره. همچنین در آیه ی بعد، یوشع بن نون بر فراموشی تأکید می کند، و

این که نسیان و رها کردن ماهی از روی غفلت بوده و از روی آگاهی نبوده است، زیرا بیان می‌کند که علت فراموش کردن ماهی، شیطان بوده است؛ یعنی همان ظلمت و یا نقصی که در صفحه‌ی وجودش می‌باشد. او کمال مطلق نیست؛ به همین خاطر فراموش می‌کند و ماهی را از روی غفلت و ناآگاهی ترک می‌کند.

وبنفس المعنى قوله تعالى: (وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ).

این سخن خداوند متعال نیز به همان معنای پیشین است: «و چون ببینی کسانی [به قصد تخطئه] در آیات ما فرو میروند از ایشان روی برتاب، تا در سخنی غیر از آن درآیند؛ و اگر شیطان تو را [در این باره] به فراموشی انداخت، پس از توجه، [دیگر] با قوم ستمکار منشین» ([658]).

فالشیطان هنا هو الظلمة والنقص، فالنور الذي لا ظلمة فيه والکامل المطلق هو الله سبحانه وتعالى لا غير.

شیطان در این جا نیز همان ظلمت و نقص است. نوری که هیچ ظلمتی در او نیست و کامل مطلق است، فقط خداوند سبحان و متعال است.

(قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا * وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا * قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا * قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَن شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا * فَاتَّطَلَّقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا * قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا * قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا) [الكهف: 67 - 73].

خداوند متعال فرمود: «گفت: تو هرگز نمیتوانی همپای من صبر کنی. چگونه میتوانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه نداری صبر کنی؟ گفت: ان شاء الله

مرا شکبیا خواهی یافت و در هیچ کاری تو را نافرمانی نخواهم کرد. گفت: اگر مرا پیروی میکنی، پس از هیچ چیز سؤال مکن، تا [خود] از آن با تو سخن آغاز کنم. پس رهسپار گردیدند، تا وقتی که سوار کشتی شدند، [وی] آن را سوراخ کرد. [موسی] گفت: آیا کشتی را سوراخ کردی تا سرنشینانش را غرق کنی؟ واقعاً به کار ناروایی مبادرت ورزیدی. گفت: آیا نگفتم که تو هرگز نمیتوانی همپای من صبر کنی؟ [موسی] گفت: مرا به خاطر فراموشییم مؤاخذه مکن و در کارم بر من سخت مگیر» ([659]).

في الآيات طلب العبد ([660]) (عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا) من نبي الله موسى (عليه السلام) أن لا يسأله عن شيء حتى يبادر هو بإخباره عنه، وموسى تعهد أن يكون صابراً أي لا يسأل العبد عن الأمور التي سيلاقونها في طريقهم، ولكن الذي حصل عكس ذلك فموسى لم يصبر كما وعد هو بذلك، وفي أول حادثة بادر بسؤال العبد بل والاعتراض عليه وعلى فعله رغم أن موسى قال إنه سيكون مطيعاً للعبد ولا يعصيه (وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا).

در این آیات، آن بندهی خدا (عبداً من عبادنا)، از پیامبر خدا موسی (ع) خواست تا از او چیزی نپرسد تا این که او خود، شروع به خبر دادن به موسی در آن مورد نماید. موسی نیز متعهد شد که صبور باشد؛ یعنی دربارهی مسائلی که در مسیرشان با آن برخورد می کنند از آن بندهی خدا نپرسد. ولی آن چه اتفاق افتاد، عکس این مطلب بود. موسی (ع) آن طور که وعده داده بود، صبر نکرد. او در اولین اتفاق، نه تنها شروع به پرسش از بندهی خدا نمود، بلکه به وی و کارش اعتراض نمود؛ آن هم با وجود این که موسی گفته بود از بندهی خدا اطاعت می کند و از او سرپیچی نخواهد کرد. وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا (و در هیچ کاری از تو نافرمانی نخواهم کرد)

وهنا يتبادر أمران، وهما:

این جا دو فرض به ذهن می‌رسد:

الأول: إن موسى ترك تنفيذ وعده للعبد عن علم وانتباه تام، وهذا يعني أن موسى وقع بالمحذور وأخلف - عن عمد - وعده وتعهده للعبد، وخالف الله الذي وجهه للتعلم من العبد الذي وصفه بـ (عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا) وليس الاعتراض عليه ومجادلته (فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا * قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا) [الكهف: 65 - 66]، وفي نهاية القصة صرح العبد بكل وضوح: (وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي)، فموسى يعلم جيداً أن علم العبد من الله، وهو طلب منه أن يتبعه ليعلمه مما علمه الله.

فرض اول: این که موسی اجرای وعده‌اش نسبت به بنده‌ی خدا را از روی آگاهی و توجه کامل ترک نمود. این به آن معناست که موسی مرتکب عملی ممنوع شده است و عمداً از وعده و تعهدش نسبت به بنده‌ی خدا تخلف کرده است و با خدایی مخالفت کرده است که او را برای یادگیری از آن بنده فرستاده بود، نه برای اعتراض و مجادله با او؛ بنده‌ای که او را با عبارت (عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا) (بنده‌ای از بندگان ما) توصیف فرموده است: «تا بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود به او رحمتی عطا کرده و از نزد خود به او دانشی آموخته بودیم. موسی به او گفت: آیا تو را به شرط این که از بینشی که آموخته شده‌ای به من یاد دهی، پیروی کنم؟» و در پایان داستان، بنده‌ی خدا به روشنی تصریح می‌کند که (وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي) (و من این [کارها] را خودسر انجام ندادم) موسی به خوبی می‌دانست که علم آن بنده‌ی خدا، از سوی خداوند است و خودش از او درخواست کرد که به دنبالش برود تا از آن چه خداوند تعلیمش نموده، به او آموزش دهد.

أَيُّ مَنْ مُوسَى (عليه السلام) - بحسب هذا الفرض - كان يسأل ويعترض على العبد، وهو يعلم أنه يسأل ويعترض على الله، وأيضاً وهو يعلم أنه يخالف وعده وتعهده. پس بر اساس این فرض، موسی (ع) در حالی که می دانست سؤال و اعتراضش بر خداست، باز هم از بندهی خدا پرسش می کرد و به او اعتراض می نمود و همچنین می دانست که مخالف وعده و تعهدش عمل می نماید.

في الحقيقة هذه هي النتيجة التي يصل لها من يحاولون تنزيه موسى (عليه السلام) أو المعصومين عموماً من السهو والنسيان كما يدعون، فقد اتهموا موسى (عليه السلام) - وهو إمام ونبي من أولي العزم - بتهم عظيمة لا يمكن اتهام موسى (عليه السلام) بها بأي حال من الأحوال.

در حقیقت، این نتیجهی تلاش کسانی است که به ادعای خودشان می خواهند موسی (ع) یا به طور کلی معصوم را از سهو و نسیان تنزیه و تبرئه نمایند. آنان موسی (ع) را که یک پیشوای الهی و پیامبری اولوالعزم است، به تهمت های بزرگی متهم می نمایند که در هیچ حالتی نمی توان موسی (ع) را به آن متهم نمود.

الثاني: إنَّ موسى ترك وعده وتعهده عن غفلة، أي أنه نسي أو غفل عن وعده وتعهده للعبد، وبالتالي فهو معذور ولم يقع بالمحذور، وهذا هو ما صرح به موسى (عليه السلام) بكل وضوح: (قَالَ لَا تُؤَاخِذُنِي بِمَا نَسِيتُ).

فرض دوم: این که موسی از روی غفلت، وعده و تعهدش را ترک کرد یا فراموش کرد و یا این که از وعده و تعهدش نسبت به بندهی خدا غافل شد. در نتیجه ایشان معذور بوده و مرتکب عمل ممنوعی نشده است. این همان چیزی است که موسی (ع) به روشنی نسبت به آن، تصریح می کند: ([موسی] گفت: مرا به خاطر فراموشییم مؤاخذه مکن).

وموسى كان في عبادة كالصلاة والصيام والحج، فمرافقة موسى للعبد كانت بأمر تعبدى إلهي، وأيضاً الإيفاء بالتعهد والوعد عبادة بالنسبة لموسى (عليه السلام) في هذا الموقف.

در حالی که موسی در حال انجام عبادتی مانند نماز و روزه و حج بود؛ زیرا همراهی موسی با بنده‌ی خدا، به سبب دستوری تعبدی و الهی بوده و همچنین وفای به عهد و وعده در این جایگاه، برای موسی (ع) عبادت محسوب می‌شد.

سَنُقْرُوكَ فَلَا تَنْسَى:

ما به زودی [آیات خود را] بر تو خواهیم خواند، تا فراموش نکنی؛

(سَنُقْرُوكَ فَلَا تَنْسَى * إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى) [الأعلى: 6 - 7].

«ما به زودی [آیات خود را] بر تو خواهیم خواند، تا فراموش نکنی؛ * جز آن چه

خدا بخواهد، که او آشکار و آن چه را که نهان است، میداند» [661].

وردت روایة في مختصر بصائر الدرجات في تفسير هذه الآية:

روایتی در مختصر بصائرالدرجات در تفسیر این آیه وارد شده است:

«وعنه ومحمد بن الحسين بن أبي الخطاب وغيرهما عن أحمد بن محمد بن أبي

نصر عن هشام بن سالم عن سعد بن طريف الخفاف قال: قلت لأبي جعفر (عليه السلام)

ما تقول فيمن اخذ عنكم علما فَنَسِيَهُ، قال: لا حجة عليه إنما الحجة على من سمع

منا حديثا فأنكره أو بلغه فلم يؤمن به وكفر، فأما النسيان فهو موضوع عنكم ان

أول سورة نزلت على رسول الله (صلى الله عليه وآله) "سبح اسم ربك الأعلى" فنسيها فلا

يلزمه. حجة في- نسيانها ولكن الله تعالى- أمضى له- ذلك- ثم- قال: سنقرئك- فلا

تنسى» [662].

سعد بن طریف خفاف می گوید: به امام باقر (ع) عرض کردم: (نظر شما در مورد فردی که از شما، علمی را می گیرد و آن را فراموش می کند، چیست؟ ایشان فرمود: دلیلی علیه او نیست. دلیل علیه فردی است که از ما حدیثی بشنود و آن را انکار کند یا به او برسد، ولی به آن ایمان نیاورد و کافر شود. ولی گناه نسیان از شما برداشته شده است. اولین سوره ای که بر رسول الله (ص) فرستاده شد، (سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى) بود. ایشان آن را فراموش نمود. در فراموش کردن ایشان، دلیلی علیه ایشان نیست. ولی خداوند متعال این را تأیید کرد. سپس فرمود: «ما به زودی [آیات خود را] بر تو خواهیم خواند، تا فراموش نکنی». [663]

أيضاً وردت رواية في تفسير الإمام الحسن العسكري في هذه الآية:

همچنین روایتی در مورد این آیه در تفسیر امام حسن عسکری (ع) وارد شده است:

«قال الإمام (عليه السلام): قال محمد بن علي بن موسى الرضا (عليهم السلام): (ما ننسخ من آية) بأن نرفع حكمها (أو ننسها) بأن نرفع رسمها، ونزيل عن القلوب حفظها وعن قلبك يا محمد كما قال الله تعالى (سنقرئك فلا تنسى إلا ما شاء الله) أن ينسبك فرفع ذكره عن قلبك» [664].

امام (ع) فرمود: محمد بن علی بن موسی الرضا (ع) فرمود: (ما ننسخ من آية) (هر آیه ای را که از میان برداریم) یعنی حکمش را برداریم او ننسها (یا به دست فراموشی بسپاریم) یعنی نوشتارش را برداریم و از دل ها و از دل تو ای محمد، محافظتش را از بین می بریم؛ همان طور که خداوند متعال فرمود: «ما به زودی [آیات خود را] بر تو خواهیم خواند تا فراموش نکنی» که فراموش نمایی و یادش را از دل تو بردارد. [665]

يفسر بعضهم الآية في أنّ المعصوم لا يسهو في أي شيء مطلقاً، مع أنّ الآية لا تدل على ما ذهبوا إليه، فالآية واضحة: (سَنُقْرُوكَ فَلَا تَنْسَى)، أي لا تنسى ما نقروك، فمن يعديها - لغير ما نقروك أو الوحي الإلهي - يحتاج دليلاً على ما يقول، فما نقروك تشمل القرآن والوحي الإلهي، وبهذا فالآية لا تدل على أكثر من امتناع سهو المعصوم في التبليغ أو في حفظ ما يقرؤه الله سبحانه وتعالى بعد نزول هذه الآية، وهذا لا يشمل العبادة ولا غيرها، وعدم سهو المعصوم في التبليغ عن الله ليس موضع الخلاف.

برخی افراد، آیه را این گونه تفسیر کرده‌اند که معصوم مطلقاً در هیچ چیزی سهو ندارد. با این که آیه، دلالتی بر عقیده‌ی آنان ندارد. آیه روشن است: «ما به زودی [آیات خود را] بر تو خواهیم خواند تا فراموش نکنی» یعنی «آنچه بر تو خواهیم خواند» را فراموش نمی‌کنی. هر کس معنای این آیه را به حدودی بیش از «آنچه برایت می‌خوانیم» (وحی الهی) سرایت بدهد، برای سخنش نیاز به دلیل دارد. زیرا عبارت: «آنچه برایت می‌خوانیم»، شامل قرآن و وحی الهی می‌شود، از این رو، این آیه فقط بر «عدم سهو معصوم در تبلیغ»، و یا بر «حفظ آنچه خداوند سبحان و متعال بعد از نزول این آیه بر او می‌خواند» دلالت دارد و این مسئله نه شامل عبادت می‌شود و نه چیزی غیر آن. سهو نداشتن معصوم در تبلیغ از سوی خداوند سبحان، محل اختلاف نیست؛

بل قوله تعالى: (إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ) وهو استثناء؛ يدل بلا شك على أنّ المعصوم كغيره من البشر مبتلى بالسهو والنسيان، وإنما يعصمه الله من السهو والنسيان في مواضع للضرورة والحاجة لذلك، فيكون المعنى إلا ما شاء الله أن تنساه من أمور أخرى لا توجد حاجة وضرورة ليعصمك الله عن النسيان والسهو فيها، كغيرك من البشر الذين يعرض لهم السهو والنسيان، (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ).

بلکه بالاتر از این، آن است که خداوند متعال فرمود: «جز آن چه خدا بخواهد» این سخن یک استثنا است و بر این مطلب دلالت دارد که معصوم مانند بقیه‌ی انسان‌ها به سهو و نسیان مبتلا می‌شود و خداوند در مواردی، به خاطر ضرورت و نیاز به عدم سهو، او را از سهو و نسیان حفظ فرموده است. در نتیجه معنای «جز آن چه خدا بخواهد» این است: به جز موارد دیگری که خداوند بخواهد که آن را فراموش کنی و نیاز یا ضرورتی ندارد که خداوند تو را از نسیان و سهو در این امور باز دارد؛ مانند بقیه‌ی انسان‌ها که سهو و نسیان بر آنها عارض می‌شود. «بگو: من هم مثل شما بشری هستم که به من وحی میشود».

ثانیاً: الروایات دوم: روایات

الإشکالات على الروایات التي ذكرت السهو والنسيان بلا قيمة؛ لأنها لا تتعدى الإشكال على بعض الأسانيد، أو التعذر بالتقية في محاولة يائسة لرد الروایات الكثيرة في هذا الباب والتي لا يوجد ما يعارضها، ورغم أن الأمر كما تبين محسوم قرآناً ونحن لن نتطرق لتلك الإشکالات هنا بغير أنها لو تمت - وهي غير تامة - فغاية ما يستفاد هو منع الاعتماد على تلك الروایات مستقلة لإثبات عقيدة، وهذا الأمر لن يثبت عقيدتهم بحال؛ لأنهم بالنتيجة يحتاجون الدليل لإثبات عقيدة عدم سهو خليفة الله سواء عموماً أم في العبادة كما يعتقدون، فالأصل في هذا الأمر أن المعصوم أو خليفة الله بشر مثل غيره ولا يخرج عنهم بحد إلا بدليل.

اشکالات وارده به روایاتی که سهو و نسیان معصوم را ذکر می‌نماید، بی‌ارزش است؛ زیرا در رد روایات بسیاری که در این باب وجود دارد و معارضی هم ندارد، بیش از اشکال سندی به بعضی از این روایات و یا این گفته بر مبنای تقیه بوده است، عذر دیگری وجود ندارد. در ضمن، طبق آنچه روشن شد، این امر از جهت قرآنی مسلم است و این اشکالات در مورد دلایل قرآنی قابل طرح نیست. به فرض

این که آن اشکالات به روایات وارد باشد، که این گونه نیست، بالاترین چیزی که از آن نتیجه می‌شود، این است که نمی‌توان برای اثبات یک عقیده به صورت مستقل به این روایات تکیه نمود؛ و این روایات، عقیده‌ی آنان را به هیچ وجه ثابت نمی‌کند؛ زیرا آنان، نیازمند دلیلی هستند که عدم سهو خلیفه‌ی خداوند یا معصوم را اثبات نماید؛ چه به صورت مطلق و چه طبق اعتقاد آنان، در عبادت. اصل در این مسئله این است که معصوم یا خلیفه خداوند بشری مانند دیگران است و در هیچ چیز از آنان مگر با دلیل، متمایز نمی‌شود.

هذا مع العلم أنه لا توجد لديهم روايات تقول بمنع سهو المعصوم في العبادة سوى رواية واحدة يتأولونها في ذلك، وسنبين أنّ دلالتها غير تامة ولا قطعية على المعنى الذي يذهبون إليه، بل ولا يمكن أن ترجح كفتها عند معارضتها مع عدد كبير من الروايات الصحيحة التي سنأتي على ذكرها.

علاوه بر این که مخالفان، مجموعه روایاتی ندارند که سهو معصوم در عبادت را نفی نماید. فقط یک روایت است که آن را در این مورد تأویل می‌نمایند و بیان خواهیم کرد که دلالتش کامل نیست و نسبت به معنایی که به آن قائل هستند، یقین‌آور نمی‌باشد. بلکه در تعارض با تعداد بسیاری از روایات صحیح، که ذکر می‌کنیم، ترجیح آن امکان‌پذیر نیست.

[657]. قرآن کریم، سوره‌ی کهف، آیات ۶۱ تا ۶۳.

[658]. قرآن کریم، سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۶۸.

[659]. قرآن کریم، سوره‌ی کهف، آیات ۶۷ تا ۷۳.

[660]. "فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا".

[661]. قرآن کریم، سوره‌ی اعلی، آیات ۶ تا ۷.

[662]. مختصر بصائر الدرجات - حسن بن سليمان الحلبي: ص 93.

[663]. مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سليمان حلبي، ص 93.

[664]. تفسير الإمام العسكري (عليه السلام): ص 491.

[665]. تفسير امام حسن عسكري (ع)، ص 491.